

ویژنامه‌ی پرواز جاودانه‌ی استاد خلیل اولاد (شاعری از دیار فارسی)

ادبی و هنری



چهارشنبه ۹۷/۳/۹ بلوار امام حسین فیروز آباد سالن آموزش و پرورش ساعت ۵ الی ۷



دل تباری می‌کند با چشم تا در انجمن سبز گردد قامت سروی به دیدار خلیل

سیزدهم خرداد، سالروز پرواز جاودانه استاد خلیل اولاد است که هفتاد سال در میان مردم به زیبایی و سربلندی و عزت و اعتبار زیست. او مردی بی‌ادعا، مردم‌دار، فروتن، خودساخته، آزاده، ریاستیز و سالوس گریز بود. دعوی دین‌داری نداشت اما هرگز کفر هم نمی‌ورزید.

من که خوشبختانه سالیان پرشماری را در مراوده و حشرونشر با ایشان گذرانده‌ام، تمام صفات برجسته یک انسان متدین را در سیمایش، متجلی و متبلور دیده‌ام؛ زیرا هرگز از او دروغی نشنیدم. در قضاوت میان افراد همواره جانب انصاف را رعایت می‌کرد. امین و امانت‌دار مردم بود. یاد نمی‌آید که گاهی حرص مال دنیا را بخورد. به توشه اندک زندگی، بسنده کرده بود. رضا به داده، داده بود و از جبین گره‌گشاده بود.

چونان سرو، آزاده و مانا نخل، بخشنده و انگار بید،

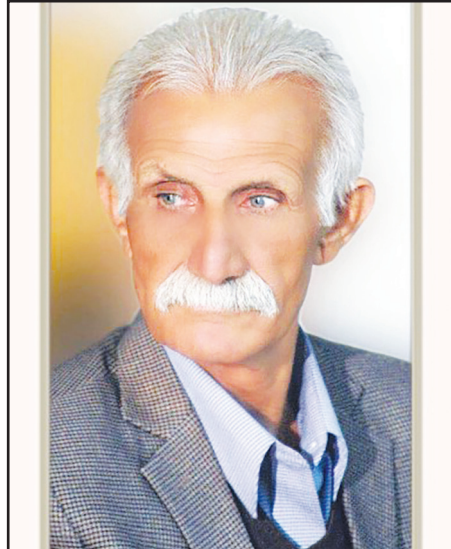
خنکای سایه‌سار شاخه سبز وجودش، نشستن داشت. پشت سر کسی حرفی نمی‌زد و چون خیرخواه همه بود، دشمنی نداشت. کینه کسی را به دل نمی‌گرفت. اهل داد و وداد و آشتی و مهرورزی بود. تا می‌توانست در این وانفاسی فروبسته کار جهان، همچون نسیم بهاری گره‌گشا بود. هنگامی که در حق کسی خدمتی می‌کرد، بشاشت و شادابی‌اش، دوچندان می‌شد. گاه و بی‌گاه با سعدی در ترنم بیت خدا را بر آن بنده بخشایش است.

که خلق از وجودش در آسایش است هم‌نوا می‌شد. در دوستی و ابراز محبت پیش قدم بود. همین که همدم یا ندیمی را نادم می‌دید، او را می‌بخشید و با لطایف‌الحیل خود را مقصر می‌دانست. راضی نمی‌شد که خطا کاران، در حضورش اظهار شرمندگی و ندامت کنند.

یک ایرانی نژاده و فرهنگ ور و خرد ستا و خردورز بود. به همین دلیل خود را شیفته و شوریده فرزانه توس می‌دانست.

نگاهش عقیق و بصیر بود و زبانی شیرین و آمیخته به حلیه طنز داشت. در آموزگاری، هم چشم عقاب را داشت و هم لطافت کبوتر. همیشه و شکوه معلمی را حفظ می‌کرد و با نگاه‌های معنی‌دارش، نوآموزان را به ادب و معرفت و بینش و دانش فرامی‌خواند.

چون عمر پرپراش سرشار از خیروریکت بود، نه تنها هیچ‌کس از خیر مرگش خوشحال نشد، بلکه هر کس شید، دلش شکست و جای آن بود. در دوره دوساله بیماری‌اش، دست خیل مشتاقانش به آسمان بلند بود. مردم هنردوست و شاعر نواز فیروزآباد، بارها در مراسم و مجالس بزرگداشتش، بزرگی‌ها کردند. پس از مرگ تلخ و نا به هنگامش نیز بر روی دست‌های مهربان و شانه‌های گرم مردم شهرهای فیروزآباد، فرابیند، دهرم و دهستان هنگام و قشقای‌های غیرتمند تا آرامگاه ابدی‌اش (قطعه هنرمندان بهشت زهرا) فیروزآباد بدرقه شد. هر کس که جنازه به گل آذین وی را می‌دید که زورق‌وار بر موج‌بلند دست‌ها می‌درخشد و



کهکشانی می‌شود، می‌گفت: «برگ گل سرخ را باد کجا می‌برد؟؟!!»

خدا جمال و کمال خود را در صورت و سیرت وی به نمایش گذاشته بود.

مردم شرافتمند و دانش‌پرور شهر دهرم، این معلم راستین خود را از جان‌دول دوست دارند. نام زیبای استاد خلیل اولاد بر تابلوهای یکی از خیابان‌های این شهر به اهتزاز درآمده و میدانی به نام «شاعران اولاد» زبازند شده است.

بزرگداشت استاد خلیل اولاد، بزرگداشت انسانیت، سادگی، وقار، شعر، خرد و عرفان است و تاریخ فیروزآباد، گواهی می‌دهد که مردم این شهرستان در پاسداشت همه این خوبی‌ها، همواره قد برافراشته و گردن‌فرازی کرده‌اند.

امید که همسر وفادار و فرزندان شایسته‌اش، دیوان شعر وی را به زیور طبع بیاریند و غبار نسیان را از آن بزدایند.

هدایت باقری

ققنوس در آتش

لیلی چشمان من، مجنون و بیمار خلیل سرو می‌افتد ز پا در باغ دیدار خلیل کوه صبرم تیشه‌ی فرهاد را در هم شکست لیک شیرین می‌دهم جان بر سر دار خلیل هر چه گفتم ای اجل، جان من و جان خلیل گوش سنگین کرد تا بی‌یار شد یار خلیل چوب هر دار و درختی را به آتش گر کشند برنخیزد ققنوس ز آه شرربار خلیل آتشی افتاده بر جانم از این هجران تلخ چشمه‌ی چشمم شده دریا و بیمار خلیل بس که تنهاتر از تنه‌ایم در این وحشت سرا سایه‌ای کو تا بیاسایم بو دربار خلیل در غروبش مشرق دل گر گرفت و شد خموش کو دلی تا بر فرزند او ز انوار خلیل دل تباری می‌کند با چشم تا در انجمن، سبز گردد قامت سروی به انگار خلیل بس که در افتادگی شد سرور آزادگان آسمان افتادگی آموزد از کار خلیل پهنه‌ی دریا بنازم من که با این سرکشی بوسه باران کرده آن چشمان تبار خلیل خنده می‌گیرد مرا از با بگانی فلک، گر بکوشد تا کند او محو، آثار خلیل یارب این آتش که بر دامن من افتاده است، سرد کن زان سان که روید گل ز گلزار خلیل

هدایت باقری ۹۷/۳/۳

روزنامه طلوع یکمین سال آسمانی شدن استاد خلیل اولاد شاعر مردمی فیروزآباد را به خاندان اولاد و همشهریان و جامعه‌ی ادبی و هنری استان تسلیت می‌گوید.



روزبه فیروز آبادی (ابن مقفع) که بود؟ چه کرد؟ چرا کشته شد؟

ترجمه کرده که از آن جمله است: کتاب خدای‌نامه فی السیر، کتاب آیین‌نامه فی الاین (فی الاصره). کتاب کلیله‌ودمنه. کتاب مزدک، کتاب التاج فی سره انوشیروان. کتاب الادب الکبیر. معروف بمافراجنس، کتاب الادب الصغیر، کتاب الیئیمه، فی الرسائل، کتاب جوامع کتاب رساله فی الصحابه).

برخی از قول منصور نوشته‌اند این خلیفه بعد از مرگ ابن مقفع گفته است: این زندیق چطور در این مدت کوتاه اینهمه آثار مربوط به علوم و فرهنگ اجداد خود را به زبان عربی فصیح درآورده و نشر داده است که جمع‌آوری آنها به‌هیچ‌وجه ممکن نیست.

داوری درست‌تر و مستقیم درباره این نویسنده نامور که ترجمه‌هایش که یا مورد تجدیدنظر دیگران قرار گرفته یا مفقود شده است، ظاهراً قیافه حقیقی او را از ما پوشیده می‌دارند؛ فقط بر اساس نوشته‌های ایشان خود او امکان‌پذیر است و جهان‌بینی کتاب‌های ابن مقفع با جهان‌بینی آثار دوره تجدد (رنسانس)، بیشتر مناسب است تا با جهان‌بینی مردم قرون‌وسطای اسلامی. رساله فی الصحابه (که ابن طیفور، متوفی در ۸۹۳/۲۸۰، آن را در کتاب منتخبات خود موسوم به «کتاب المثنوی و المنظوم» آورده است) کتاب کوچک بسیار مهمی است در موضوع سیاست. مخاطب ابن مقفع در این کتاب خلیفه‌ای است که هرچند نامش برده نشده است بی‌گمان منصور است و در آن‌یک رشته اندیشه‌ها درباره مسائل معین سیاسی و دینی و اجتماعی مربوط به محیط و روزگار آن خلیفه بدو عرضه شده است و نویسنده چنان وسعت دید و اصالتی در بررسی این مسائل نشان داده که شایان توجه است. رفتار طبقه ممتاز لشکری خراسان و روابط ایشان با خلیفه و انتخاب صاحب‌منصبان عالی‌مرتبه و درباریان و وضع اهالی عراق و شام در آغاز خلافت عباسی و اختلافات قضایی و اداری موضوع‌هایی است که درباره آنها ملاحظات و پیشنهادها جالبی ایراد می‌شود که هم اندیشه‌های نویسنده را نشان می‌دهد و هم روشنگر وضع موجود است. پیشنهاد ابن مقفع که خلیفه باید یک مجموعه قوانین و آیین‌های قضایی فراهم آورد و تبادل‌نظر میان مذاهب مختلف و محیط‌های گوناگون جامعه اسلامی را زیر نظر مقام خلافت وحدت بخشد، توجه بسیاری را برانگیخته است؛ اما این اندیشه پیروی شریعت از قدرت سیاسی که ابن مقفع از آن طرفداری می‌کرد حقیقت این است که پیشنهادها می‌زبور که با چنان بی‌پروایی عرضه گشت حتماً در ذهن خلیفه اثر گذاشت و شاید هم حساسیت استبدادی او را آزرده ساخت. یکی از دانشمندان (سوردل) اظهارنظر کرده است که شاید این کتاب کوچک، هرچند که مؤلف در تنظیم و ارائه آن مطلقاً صمیمی و صادق بود، به مضروب شدن وی و پایان رقت‌بار عمر او کمک کرده باشد.

یک جنبه خاص انفرادی از علاقت معنوی این نویسنده بزرگ از روی قطعاتی (اگر همان‌گونه که ما معتقدیم، اصیل باشد) از یک اثر دینی آشکار می‌شود که در دفاع از مذهبمانی است و در ضمن ردی که یک قرن بعد امام زیدیان قاسم بن ابراهیم علیه آن نوشته محفوظ مانده و در رساله‌ای به قلم گویدی منتشر شده است. ما با تهمت‌هایی که قبلاً بر ابن مقفع وارد کرده بودند که

تلیخیص و تصحیح از هدایت باقری

ایران قدیم را که مضمّن این فضائل بود از طریق نقل و ترجمه از زبان و خط پهلوی به عربی از انقراض نجات داد و منظور و هدف عالی او از این کار آن بود که هم مسلمین غیر عرب را به حشمت و شوکت ایران قدیم آشنا کند و هم ایرانیان مسلمان را به یاد آداب اجداد با فرو جاه خود بیندازد و دلایل و شواهدی به دست ایشان دهد تا کمیت هم‌وطنان او در مقابل عرب که به نسب خود و اخبار شجاعت و فرسان خویش می‌بالیدند لنگ نماند به‌علاوه افکار و عقاید دینی و حکمتی و اخلاقی ایران عهد ساسانی که ابن المقفع خود تربیت شده آنها بود و با طبع ایرانیان نیز کمال سازش را داشت در میان ایرانیان دوباره ریشه بدواند و فکر و تدبیر ایشان را در میدان مبارزات فکری و مجادلات مذهبی تقویت نماید و به همین نیت بود که کتاب‌های مرقیون و ابن دیمان و مانی را به عربی ترجمه کرده و در میان مردم انتشار داد و باب برزویه طیبی را به قصد تبلیغ مذهبمانی که گویا خود نیز آن کیش را داشت ساخت و بر کتاب کلیله‌ودمنه افزود.

کشته شدن ابن المقفع رادمرد بزرگ ایرانی را که در راه عشق به میهن به شهادت رسیده است بین سال‌های ۱۴۲ و ۱۴۳ تا ۱۴۵ هجری به دست سفیان بن یزیدی بن المهلب بن ابی صفره والی بصره طبق دستور منصور دوانقی خلیفه عباسی نوشته‌اند؛ و ماجرای آن را چنین شرح داده‌اند که عبدالله بن علی عموی منصور خلیفه عباسی به دعوی خلافت بر ضد وی قیام کرد، منصور، ابومسلم خراسانی را به جنگ عبدالله فرستاد.

عبدالله در مقابل ابومسلم توانست مقاومت کند، سرانجام شکست خورد و پا به فرار نهاد. سلیمان و عیسی برادران عبدالله به شفاعت برخاسته و شفاعت عبدالله را نزد منصور نمودند، منصور حاضر شد با امضا کردن امان‌نامه‌ای به عبدالله بین علی اطمینان دهد که مورد تعدی و

آزار خلیفه و کمال وی واقع نخواهد شد. تنظیم این نوشته به عهده ابن مقفع که منشی عیسی بن علی بود محول گردید ابن مقفع در این عهده‌نامه شرایط بسیار سنگینی برای خلیفه تعیین کرده و در بعضی از فصول آن چنین نوشته بود: (اگر امیرالمؤمنین به عم خود عبدالله غدر کند زنانش به طلاق بیزار و ستورانش وقف و بندگانش آزاد و مسلمانان از بیعت او پله و رها باشند).

عهده‌نامه مذکور را برای توشیح نزد منصور بردند، سخت بر وی گران آمد و گفت چه کسی آن را نوشته؟ گفتند مردی به نام ابن مقفع کتاب عمومی تو عیسی، منصور به سفیان والی بصره دستور داد تا نسبت به کشتن ابن مقفع اقدام نماید. نوشته‌اند سفیان که از ابن مقفع کینه بی در دل داشت با وضع بسیار فجیع و ناراحت کننده بی بدن مقدس این دانشمند عالی‌مقدار ایرانی را که در مدت عمر کوتاه ولی پرازش (۳۶ سال) خود با جوش‌وخروش وصف‌ناشدنی بزرگ‌ترین و ارزنده‌ترین خدمت را به نهضت علمی و فرهنگی ایرانیان کرد، تکه‌تکه کرده و در آتش شعله‌ور تنوری که برای همین کار آماده کرده بود افکند.

ابن ندیم می‌نویسد (وی یکی از ناقلان فارسی به عربی بود و در دو زبان مهارت و فصاحت داشته و چندین کتاب از فارسی به عربی

تاریخ و آداب و زبان کشور باستانی خود داشت و زبان تازی را نیز تا سر حد کمال می‌دانست و از حکیم‌ترین و هوشیارترین مردم روزگار بود.

و هشتم بن عدی گوید: ابن المقفع نزد عیسی بن علی شد و گفت مسلمانان در دل من راه کرد و فرهنگ عرب گردید آشنایی کامل به عیسی گفت اسلام آوردن تو فردا به محضر قواد و وجوه مردمان سزوارتر و چون عشا بگستردند ابن مقفع بر خوان هم به رسم مجوسان زمزمه گرفت و عیسی بدو گفت با نیت مسلمانان نیز زمزمه آری!!! گفت: نخواهم شبی را بی‌دین به روز کردن و بامداد به دست عیسی مسلمان شد و ابن مقفع با همه فضل مطعون به زندقه بود.

بهر حال ابن مقفع به‌خوبی می‌دانست که انقراض یک قوم به مغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست بلکه فنای آن مترادف با نیست شدن آداب ملی و تاریخ و اخلاق و عادات و یادگارهای باستانی آن است، بنابراین از روی ذوق شخصی آنچه توانست از کتاب‌های



عبدالله ابن مقفع (روزبه)

موسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان
The Institute for Research on the History of Children's Literature